

گیلی گیلی این قدر نخور!

آخر زمستان بود.
روی زمین، سبزه ای
نبود. روی درختها
هم برگی نبود.

همه‌ی فیل‌ها گرسنه بودند.
ولی هر وقت به هم می‌رسیدند، می‌گفتند: «صبر
کنید، چند روزی بیشتر به سبزه به‌در مانده است.»
گیلی گیلی از دورها بوی سبزه می‌شنید. می‌خواست برود
سبزه‌های عید را پیدا کند و بخورد.
ولی فیل بزرگ‌ها نمی‌گذاشتند.



آن‌ها می‌گفتند: «این سبزه‌ها مال آدم‌هاست.
آن‌ها را برای عید سبز کرده‌اند. روز سبزه به‌در آدم‌ها سبزه‌هایشان
را توی آب می‌اندازند. آب، سبزه‌ها را به این‌جا می‌آورد. آن وقت ما
می‌توانیم بخوریمشان.»
ولی گیلی گیلی دیگر نمی‌توانست صبر کند.
فیل بزرگ‌ها تعریف می‌کردند که سبزه‌های عید
مثل کیک تولد، گرد و خوش‌مزه است.



- سوسن طاقدیس
- تصویرگر: عاطفه ملکی‌جو

گیلی گیلی خودش تنهایی برای خودش، هفت بار جشن تولد گرفت و هفت تا سبزه‌ی تولد خورد.



گیلی گیلی هر روز به همه‌ی جوی‌ها و رودخانه‌ها سر می‌زد. برای همین، او اولین فیلی بود که سبزه‌ها را دید.



آخرش هم دل درد گرفت. او مجبور شد تا هفت سال برای خودش تولد نگیرد. جشن تولد نگرفتن از گرسنه ماندن هم سخت‌تر بود.

